



۲۰۱۶/۰۷/۲۰



صالحه واهب واصل

'اهل کجا هستی؟'

دختر افغان با قلب روسی، هنر آلمانی و اندیشه امریکایی

اقتباس از صفحه فیسبوک محترم «رحیمی»



این یگانه سوالی است که شاید هرگز برایش نتوانم جوابی بیایم. چون نمی دانم اهل کدام کشور هستم؛ وقتی پدرم افغانی، مادرم آلمانی، خودم متولد روسیه هستم و در امریکا زندگی میکنم، پاسخ به این سؤال برایم آسان نیست.

در خانواده ای متولد شدم که هرگز برایم نگفته اند اهل کدام کشور هستم؛ با اینکه در روسیه به من می گفتند تو روسی هستی، چون زاده آنجا هستی و مهم نیست که پدر و مادرت از کجا هستند، اما باز هم سؤال هویت برایم حل شدنی نبود.

وقتی در جمع اطفال افغانی بودم، همیشه این سؤالات در ذهنم خطور می کرد که اگر روسی هستم پس چرا در میان افغان ها هستم؟ چرا باید با افغان ها رابطه داشته باشم؟ چرا با اینها حس بیگانگی نمی کنم؟ و چراهای زیادی دیگر که ذهنم را همیشه مشغول نگه می داشت و قرار را از من می گرفت.

پدرم هرگز برایم نگفت که افغانی هستم و مادرم هم نگفت که آلمانی. بیشتر وقتم را دور از خانواده و تحت تأثیر فرهنگ روسی سپری می کردم و تقریباً همیشه روسی صحبت می کردم؛ حتی در خانه با خواهران و برادرانم روسی حرف می زدیم.

البته پدر و مادر هر دو خیلی تلاش می کردند تا فرزندان شان دری - فارسی و آلمانی یاد بگیرند که تلاش هایشان به هدر نرفت و ما هر دو زبان را یاد گرفتیم اما وقتی خارج از حلقه خانواده قرار می گرفتم، باز هم سؤالاتی در مورد هویت به سراغم می آمد که گاهی موجب ناراحتی می شد و گاهی هم بی تفاوتی از کنار آن می گذشتم.

من در افغانستان بزرگ نشده ام و به همین دلیل هم بسیاری از آداب فرهنگی و رسوم افغانی برایم آشنا نیست؛ همین طور آلمان، البته فرهنگ آلمانی و روسی شباهت هایی با هم دارند. هنوز کوچک بودم که مادرم را از دست دادم و برای همین وقت زیادی با او سپری نکردم تا بیشتر با زبان و فرهنگ آلمانی آشنا شوم. از مادر برایم هنر پیانو نواختن به میراث ماند که آن را همیشه دنبال می کنم. اما بار ها به دلیل عدم آگاهی کامل از فرهنگ افغانستان فریب خورده ام.

د پائو شمیره: له ۱ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاډونه: دليکنې دليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

یکبار وقتی دوازده ساله بودم و مادر یکی از دوستان افغانم فوت کرده بود و من برای فاتحه و تسلیت به منزل شان رفتم و بجای اینکه بگویم، "زندگی سرتان باشد"، گفتم "جایش سبز باشد".

کسی که کنارم ایستاده بود با خشم نگاهم کرد، اما وقتی فهمید که هنوز دری - فارسی ام لهجه دارد، نگاه خشم آگینش به لبخندی کنایه آمیز تبدیل شد و چیزی نگفت.

در خانه وقتی این داستان را به پدرم حکایت کردم، خندید و برایم از فرهنگ، رسوم، ادبیات و تاریخ افغانستان که آهسته آهسته تازه برایم جالب می شد، تعریف کرد. پدر را هم از دست دادم و در سفر برای پیدا کردن پاسخ به سوالات مربوط به هویت تنها ماندم. معمولاً مسایل مربوط به هویت زمانی که در یک جمع بزرگ هستیم و حس تنهایی می کنیم، به سراغ ما می آید. من هم دقیقاً در چنین حالاتی بارها اتفاق افتاده که به فکر هویتم افتاده ام.

وقتی برای اولین بار فهمیدم که پدرم از افغانستان است و مادرم از آلمان، حیران و متعجب نشدم، ولی هنوز هم نمی دانستم که خودم از کجا هستم، هر روز با این سؤال مواجه می شدم، اما اعضای خانواده ام همیشه برایم می گفتند که هویت من یک انسان است و بس.

من هم سالها با این هویت که "من یک انسان هستم" زندگی کردم و بارها شد که اگر کسی پرسید اهل کجا هستی، من گفتم اهل "انسانستان".

وقتی بزرگتر شدم علاقه دیوانه وار به ادبیات پیدا کردم و همین علاقه باعث شد که بنویسم تا قلمم صدا داشته باشد و احساساتم شنونده ای که به فریاد های اشعار و داستان هایم گوش بدهد. در اوایل تنها به زبان روسی می نوشتم. سفرهای ادبی بی شماری هم داشتم و همیشه با استقبال و تقدیر روبرو می شدم.

وقتی مرا در محافل ادبی معرفی می کردند که اندیشه شاهی، افغان-روس به روی صحنه می آید و اجراء می کند، حس خوبی به من دست می داد، حس بیان نشدنی، حس به اوج چیزی رسیدن و همیشه این حس باعث می شد با انرژی و اشتیاق اجراء کنم.

هنوز به یاد دارم که در یک محفل ادبی در ترکیه با یکی از زنان افغان آشنا شدم. خودش را معرفی کرد و دری - فارسی بسیار زیبا صحبت می کرد، اما وقتی من حرف زدم و متوجه شد که لهجه دارم، چند لحظه بعد زمانی که از من جدا شد، شنیدم که به دوستش می گفت، آن دختر هم افغان است ولی فارسی درست یاد ندارد، "بسیار شرم است برایش".

شنیدن حرف این زن، مأیوسم ساخت، نه به این دلیل که گفت "برایش شرم است"، بلکه به این دلیل که من فارسی درست نمی دانستم و با خود فکر کردم که چرا این همه سال هرگز تلاش نکردم زبان پدرم را به درستی بیاموزم.

وقتی به روسیه بازگشتم، تلاش کردم فارسی را درست بیاموزم، بیشتر کتاب فارسی خواندم و با ادبیات افغانستان و ایران آشنایی پیدا کردم. بعد از دو سال تلاش زیاد، دوباره در یک محفل همان زن را دیدم، این بار بدون لهجه خیلی هم خوب با او دری - فارسی صحبت کردم. او لبخند زد و گفت "به تو افتخار می کنم، اندی جان".

لبخند او وقتی می گفت "به تو افتخار می کنم"، به نظرم اولین گام موفقانه ام در تثبیت هویت افغانی ام بود. آهسته آهسته توسط دنیای مجازی با نویسندگان های افغانستان و ایران آشنا شدم. آنها با نقد و تحلیل هایشان بر نوشته هایم، مرا خیلی کمک کردند.

اما سفرم برای هویتم هنوز هم ادامه دارد، هنوز مخصوصاً در دنیا مجازی از من می پرسند که از کجا هستم؟ وقتی میگویم افغانستان، می پرسند از کجای افغانستان؟ و من باز هم سکوت می کنم.

سالها بود که می جنگیدم تا مشخص شود که من از کجا هستم. وقتی کم کم فهمیدم که خودم افغان، قلبم روسی، هنرم آلمانی و اندیشه ام آمریکایی است، باز هم مرا دچار سوالات دیگری کردند که اگر افغان هستم، از کجای افغانستان هستم؟ اگر روس هستم

چطور فارسی بلدم؟ و اگر آلمانی هستم چرا روسیه زندگی می‌کنم؟ و من در حیرتم که چرا این موضوع هویت اینقدر مهم است؟ آیا انسان بودن من کافی نیست؟

آیا من به این دلیل افغان هستم که اصل در جامعه افغانستان این است که فرزندان مرتبط به جایی دانسته می‌شوند که پدرشان از آنجا است، اما این به نظرم بی‌عدالتی بود به حق مادرم که یک زن بود و زنی که به خاطر همسر افغانش، کشور، خانواده، دوستان، حتی فرهنگ و زبانش را رها کرده بود.

مگر آیا می‌شد که بگویم من آلمانی هستم؟ نه، حتی آلمانی هم نیستم، چون من متولد روسیه هستم، پس روسیه چه می‌شود؟ اینجا هم سرزمین من است، اینجا متولد شدم، نفس کشیدم، کودک بدم، جوان شدم، زن شدم، و یک انسان شدم.

این سرزمین خاطره‌های شیرین و تلخ زندگی من است و از همین جا اولین گام‌های موفقیت زندگی را برداشته‌ام، من روس هستم؟ نه، من روس هم نیستم چون همزمان با آن باشنده آمریکا هم هستم. آمریکایی که چند سال در آن درس خواندم، کار کردم، سفر کردم و یک دنیا آموختم. پس من آمریکایی هستم؟ نه، من از سرزمین هیچستانم و **بس یک انسانم**.

د پانو شمیره: له ۳ تر ۳

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ